

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین .

برنامه ۹۵۲، غزل ۲۱۰۴ و ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

شب که جهان است پر از لولیان

زُهره زند پردهٔ شنگولیان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴

بیند مریخ که بزم است و عیش

خنجر و شمشیر کند در میان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴

ماه فشانند پر خود چون خروس

پیش و پسش اختر چون ماکیان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴

شب که جهان است یعنی شب ذهن هوشیاری اولیه ما که امتداد خدایت است بایستی در قالب فرم و چهارچوب تن قرار بگیرد و زندگی بشود حتی اگر به حضور هم زنده شده باشد و جهان همین عالم است که در آن زندگی می‌کنیم. جنس اولیهٔ ما از لولیان است یعنی سرودخوان و آواز خوان جام الست الهی، که از همان ابتدا به‌او جواب آری داده‌ایم و گفته‌ایم که پروردگارا! ما از جنس تو هستیم.

و همچنین جنس اولیه‌مان از شنگولیان است یعنی از شادی بی سبب و بدون دلیل، یعنی کسی که به شادی بی سبب زنده است یعنی شادی که از طریق فکر کردن ایجاد نمی‌شود .

در همین ابتدا سوال مهم و اساسی که باید از خودم بپرسم این است که پس چرا جنس اولیه‌ام را فراموش کرده‌ام و ناشادم؟ و مانند لولیان و شنگولیان نمی‌توانم شاد باشم؟ خداوند و زندگی هر لحظه با نواها و آهنگهای خوشش با امکاناتی که برایم فراهم می‌نماید مرا می‌نوازند و همواره سازش کوک است برای رقصیدن من، مگر نمی‌بینم که همه کائنات گوش به فرمانش و برای تهیه و تدارک زندگی بهتر برای من؟ و مگر کوثر و فراوانی‌اش را در گوشه گوشهٔ عالم هستی نمی‌بینم؟ کفایت برای کوتاه مدت با دستانم جلوی انرژی زنده کنندهٔ او را که همان دم و بازدم است بگیرم، بلافاصله زندگی‌ام مختل می‌شود و از اکسیژن که همان نیرو شفا بخش زندگیست و به رایگان در اختیارم قرار داده است بی بهره و بی نصیب گردم، ولی خود را در عالم مریختی که همان فضای دردآلود تون و همانیدگی‌هاست غرق ساخته‌ام، و همواره نحسی را با خود حمل و با هر ناهماهنگی ساز زندگی را از کوکش خارج می‌سازم و هر غصه و هر دردی ناهماهنگی است و هر مریختی من‌ذهنیست که بر من مسلط می‌شود.

مریختی نماد جنگ و ستیزه و مقاومت و نحسی است و نمی‌تواند شادی و بزم زهره که نماد شادی بی سبب است را ببیند و در راستای آن خودش را هماهنگ سازد و بله گویان اتفاقات لحظه باشد و با آن نواها برقصد گویا وارد میدان جنگ و ستیزه و مبارزه شده است و شمشیر و خنجر به دست، و همگان را دشمن خود می‌پندارد و نمی‌تواند با دیگری ارتباط برقرار کند و همواره شکوه و شکایت دارد که دیگران مانع ایجاد می‌کنند و مسئله و دشمن سازی. در حالی که این نواهای دلنواز را خود زندگی و خداوند برای خودش می‌نوازد، چرا که خودش را می‌خواهد در درونم به رقص درآورد و بیان نماید و چقدر زندگی و خداوند مهربان است. ناامیدی و دردهای بنده‌اش را نمی‌تواند ببیند و تحمل کند همواره به رهش می‌آورد و دریچه‌ها و روزنه‌های امیدش را با ماه شب چهارده همراه با ستارگان هدایت در شب ذهن نمایان می‌سازد.

و با هر اتفاقی که در مسیر و راهش قرار می‌دهد می‌خواهد بفهماند که برگرد و فضاگشایی کن. من این ابزار را از همان ابتدا در درونت قرار داده‌ام شرح صدر و سینۀ گشوده شده را. می‌توانی با صبوری و تسلیم و پذیرش و پرهیز از خودت محافظت نمایی و از افراد زنده به حضوری مانند مولانای جان کمک‌گیری و مرکزت را عدم سازی، تا زمانی که مسیر برایت روشن و شفاف گردد. و حال سوال بعدی که باید از خودم بپرسم این است که: گستاخی و بی ادبی را تا کی می‌خواهم ادامه دهم؟ که با هر ناملایماتی و با هر ناهماهنگی که خودم در زندگی ایجاد می‌کنم شروع به ایراد گیری و آه و ناله و شکایت؟ و خدایت را زیر سوال و امتحان؟ که خدایت بلد نیستی اگر یاد داشتی زندگی‌ام اینگونه نبود و اینگونه پیش نمی‌رفت؟ یا این اتفاقات اینگونه رقم نمی‌خورد؟ و یا پایان و نتیجه‌اش همانگونه که دلم می‌خواست می‌شد؟ و اگر تو حافظ و نگهبان منی بایستی در برابر تمامی مسائل و مشکلات مرا نگرانی نمایی و پاسداری. و این ذهن مریختم نمی‌خواهد دست از این سوالات بی‌مورد و گستاخانه که آزمایش خداوند است بردارد و از همه چیز و در برابر همهٔ اتفاقات ناله و شکایت‌ها سر می‌دهد، چرا که ناله و شکایت نماد این است که با خداوند در جنگ و ستیزم و نمی‌توانم در برابر رویدادهایش فضاگشایی کنم .

کی رسد مر بنده را که با خدا

آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

بنده را کی زهره باشد کز فضول

امتحان حق کند ای گیج گول؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

آن، خدا را می‌رسد کو امتحان

پیش آرد هر دمی با بندگان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱

تا به ما، ما را نماید آشکار

که چه داریم از عقیده در سرار

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲

-سرار: مخفف اسرار، راز پنهانی

ولی ذهن مریخیتم در پندار کمال خود را کامل می‌داند، می‌خواهد با عقل ناقص من ذهنی‌اش خداوند کریم و بخشنده و آن خداوندی را که گردون و هفت آسمان را آفریده و تمامی مخلوقاتش را در آن قرار داده است امتحان کند ولی من بیمار با ذهن درد آلودم متوجه نیستم که او خودش امتحان کننده بزرگ و ماهر و زبر دستیست که با هر رویداد و با هر اتفاقی مرا امتحان می‌کند. و مرا با هر امتحان گردش بی‌مراد که دریابم همه اینها ذهنیست و توهم ذهن و من ذهنی خودم، که مرکز را می‌خواهد به من نشان دهد و به خداییتم نزدیکتر و زنده تر .

هیچ آدم گفت حق را که تو را

امتحان کردم درین جرم و خطا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳

و چرا از حضرت آدم یاد نمی‌گیرم که خطا و لغزشش را پذیرفت و گفت که «ما به خودمان ظلم و ستم روا داشتیم» و هرگز به خداوند نگفت که این خطا و لغزش‌هایم برای این بود که می‌خواستم تو را امتحان کنم .

تا ببینم غایتِ حُلمتِ شها

آه، که را باشد مجالِ این؟ که را؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۴

و همچنین هرگز حضرت آدم به خداوند نگفت که خداوند می‌خواستم با این خطا و لغزش صبوری و بردباری و فضاگشایی‌ات را بسنجم و بدانم که در برابرم چقدر صبوری و فضاگشا. و من در ذهن مریخیتم غافل از اینم که خداوند خودش این خاصیت ها و ابزارهای مهم را از همان ابتدای تولد در درونم نهادینه کرده‌است و خودش گنجینه و معدن و کان این حلم و بردباری است.

امتحان خود چو کردی ای فلان

فارغ آیی ز امتحان دیگران

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۸

و باید بدانم که اول خودم و اعمال و رفتارم را امتحان کنم اول ایرادات و نواقص خودم را در خودم ببینم و بازبینی نمایم. و تمرکز را بر روی خودم داشته باشم. آن موقع است که می‌بینم چقدر نواقص و ایراداتم زیاد است و شاید زمان برای اصلاح و تمرکز بر روی خودم کم بیاورم. چه برسد که بخواهم به دیگران کاری داشته باشم، یا بخواهم دیگری را تغییر دهم یا تمرکز بر روی دیگران .

هیچ عاقلِ افکند درِ تَمین

در میان مستراحی پر چمین؟

-ثمین : قیمتی و گرانبها

-چمین : مدفوع

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲

و باید بدانم که اگر در شاه و خداوند بودم یعنی اگر انسانی بودم که روی هوشیاری حضورم قائم و مرکز عدم. هرگز خداوند در و جواهر با ارزش خدایتش را در مستراح خشکیده ذهن و فضای دردآلود تون قرار نمی‌داد. آیا یک جنس با ارزش را خداوند که عالم و داناست در مستراح ذهن قرار می‌دهد؟ نه، ایراد از خود من است .

سجده‌گه را تر کن از اشک روان

کای خدا تو وارهاشم زین گمان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶

آن زمان کت امتحان مطلوب شد

مسجدِ دین تو، پر خروب شد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷

-خروب: گیاهی خاردار که در هر بنایی بروید .

بنابراین، این حقیقت مطلق را باید بدانم که لحظه به لحظه خداوند مرا امتحان می‌کند و من باید لحظه به لحظه با فضاگشایی در برابر امتحانات الهی فضا را باز کنم و گشوده نگه دارم. و با اشک ریزان به او بگویم که خداوند این افکار بیهوده و پوچ را از سرم بیرون کن که هر لحظه این ذهن بیمار گونه می‌خواهد با ترفندهای خود مرا امتحان کند و رهایی‌ام بخش و هر موقع از امتحان کردنت خوشم بیاید بدانم که مرکز که همان مسجد و فضای یکتای توست پر از گیاه خروب شده است و آلوده. که هم درونم را و هم زندگی بیرونی‌ام را خراب و خراب تر می‌نماید و ویران تر .

اکنون آگاه شدم که هر لحظه زندگی مرا امتحان می‌کند حتی با کوچکترین رفتار و کردارم و حتی با کوچکترین سوالات ذهنی که در ذهن فرزندانم نقش می‌بندد و از من پرسیده می‌شود و مرا به زانو درمی‌آورد. و من در پاسخ دادن به سوالات ذهنی‌شان عاجزم و ناتوان و درمانده. و حتی با ناسزاها و حرفهای نامربوطی که اطرافیانم به من می‌زنند و حتی با هر پدیده و رویدادی که لحظه به لحظه کائنات بر من به نمایش درمی‌آورند .

امتحان بر امتحان است ای پدر

هین، به کمتر امتحان، خود را مَخَر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

و در پایان وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مرده که دست از نان تهی است

چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژي و سالم بمانید خیلی ممنون، خدانگهدار شما

-زهرا سلامتی، از زاهدان